

مترجم نامرئی

نگاهی به سبک به آذین در ترجمه جان شیفته

علی خزاعی فر

صفت نامرئی در اطلاق به مترجم را لارنس ونوتی (۱۹۹۵، ۲۰۰۸) در کتابی با عنوان **نامرئی بودن مترجم** به کار برده است. منظور ونوتی از مترجم نامرئی مترجمی است که متن اصلی را به اصطلاح بومی سازی می‌کند، یعنی آن را به زبانی چنان روان و فاقد رنگ و بوی ترجمه بازنویسی می‌کند که گویی متن ابتدا به ساکن به زبان مقصد تالیف شده است. البته ونوتی، به دلایل فرهنگی، این سبک ترجمه را نمی‌پسندد و معتقد است مترجم باید با استفاده از ابزارهای زبانی مختلف از متن ترجمه آشنایی زدایی کند و ترجمه بودن متن را مدام به رخ خواننده بکشد و خود را پیش چشم او مرئی نگه دارد.

استعاره نامرئی بودن را به طریق دیگری نیز می‌توان به کار برد. فریدون تنکابنی درباره سبک به آذین چنین می‌گوید:

آنچه برای يك مترجم خوب شرط است، سواد، امانت و ذوق می‌باشد و این هر سه در به آذین وجود دارد... مترجم همه جا با نهایت قدرت و استادی خویش را پنهان کرده است. مثل شیشه‌ای محکم ولی بسیار شفاف وجود دارد اما خواننده وجود او را حس نمی‌کند... اطناب شیرین و روده درازیهایی در عین حال جالب و بامزه بالزاک، زبان سنگین و شاعرانه رومن رولان، طنز تند و متلکهای آبدار و فحش های رکیک قزاقان در شولوخوف همه اصالت خود را نگه داشته‌اند و قلم به آذین همه آنها را با قدرتی یکسان و بدون کوچکترین صدمه و انحرافی به فارسی برگردانده است.

در سخن تنکابنی، تشبیه مترجم به شیشه‌ای محکم ولی شفاف به حضور نامرئی

مترجم اشاره دارد: مترجم حس نمی‌شود، یعنی به مانعی بر سر راه ارتباط خواننده با نویسنده تبدیل نمی‌شود. آنچه خواننده حس می‌کند رومن رولان، بالزاک و شولوخوف است چون خواننده ترجمه مثل خواننده متن اصلی می‌تواند شیرینی زبان بالزاک و شاعرانگی زبان رومن رولان و رکاکت زبان قزاقان را حس کند. مقصود تنکابنی از نامرئی بودن غیر از آن چیزی است که ونوتی می‌گوید. نامرئی بودن مترجم در دیدگاه ونوتی به متنی روان و فاقد رنگ و بوی ترجمه می‌انجامد؛ به عبارت دیگر، مترجم شیشه‌ای است شفاف به نحوی که خواننده، آن سوی شیشه، فرهنگ و زبان آشنای خود را می‌بیند. ولی در استعاره تنکابنی، مترجم نامرئی شیشه‌ای است شفاف که نویسنده را آنگونه که هست باز می‌تاباند. یعنی زبانی به کار می‌برد که خواننده آن را با رومن رولان، بالزاک و شولوخوف پیوند می‌دهد. چنین زبانی لاجرم، همچون زبان متن اصلی، نه در انتقال معنی ناتوان است، نه الکن است، نه سبک چنددست دارد، و نه حریم فارسی را نقض می‌کند و نه از زیبایی و بدعت و غرابت زبانی و قدرت لذت بخشی بی‌بهره است.

در نظریه‌های ترجمه از روشهای دوگانه ترجمه از جمله بومی‌گرایی/آشنایی - زدایی صحبت می‌شود به نحوی که انگار مترجمان یا به این سو یا به آن سو گرایش دارند. این تقابل و این حکم «این یا آن» گمراه کننده است چون مترجمان، حداقل مترجمان متون خاص ادبی و به‌طور کلی متونی که در آنها سبک نویسنده اهمیت دارد، همزمان به هر دو سو گرایش دارند یا باید داشته باشند^۱. نامرئی بودن، در این معنا، مستلزم استفاده از همه ظرفیتهای آشنا و بالفعل زبان فارسی و بسط خلاق ظرفیتهای بالقوه فارسی تحت تأثیر متن اصلی است. و فقط ترکیب استادانه و پذیرفتنی اقلام زبانی آشنا و اقلام زبانی ناآشناست که باعث نامرئی شدن مترجم می‌شود چون مترجم نامرئی نه مانع انعکاس درست نویسنده می‌شود و نه مانع خواندن خواننده.

^۱ لازم به ذکر است که گرایش مترجم به این یا آن قطب تابع عامل مهم دیگری است و آن نوع متن است. بدیهی است در ترجمه متونی که کارکرد اصلی آنها انتقال اطلاعات است سخن از آشنایی - زدایی کردن سخن معقولی نیست زیرا با هدف ترجمه ناسازگار است.

به اعتقاد من، مترجمان نامدار ایران، از جمله رضا سیدحسینی و عبدالله کوثری، تلاش کرده‌اند تا به این معنی نامرئی باشند، یعنی متن‌هایی بنویسند که در ذات دوگانه است؛ متن‌هایی که از هر دو زبان مایه می‌گیرد و به هر دو زبان وفاداری نشان می‌دهد. بدیهی است نامرئی بودن درجات دارد و هرچه قدرت و ذوق زبانی مترجم بیشتر باشد بهتر قادر است خود را در متن نامرئی کند. پس اگر، با استفاده از استعاره شیشه شفاف که تنکابنی به کار می‌برد، نامرئی بودن را هنر ظریف و دشوار برقراری تعادل میان بومی‌گرایی و آشنایی‌زدایی بدانیم، متنی که در آن مترجم نامرئی است متنی است که

- در مقایسه با نثر مشابه تالیفی، اهمیت ارزش ادبی دارد؛
- دوگانگی ذاتی متن ترجمه را به رسمیت می‌شناسد؛ یعنی هم اقلام آشنای زبانی دارد و هم اقلام ناآشنا که تحت تاثیر متن اصلی نوشته شده‌اند ولی غرابتی که از اقلام ناآشنا حس می‌شود غرابتی شیرین و پذیرفتنی است نه زننده و الکن؛
- زبانی خلاق دارد، یعنی قابلیت‌های بالقوه واژگانی و نحوی و معنایی زبان را به طرز پذیرفتنی بسط داده است؛
- خلافی انتظارات خواننده و هنجارهای زبانی نیست؛
- خواندن آن لذتبخش است، یعنی زبان در آن کارکردی زیباشناختی دارد و صرفاً حامل محتوا نیست؛
- و تا حد امکان، یعنی تا حدی که به نقض موارد فوق نیانجامد، به متن اصلی وفادار است؛

در ادامه مقاله نشان می‌دهیم که به آذین چگونگی از قابلیت‌های دو زبان فارسی و فرانسه سود جسته تا دو زبان را به یکدیگر نزدیک کند و زبان ترجمه را که ذاتی دوگانه دارد و میلی شدید به غرابت و قرابت با متن اصلی، به زبانی دارای عناصر آشنا و ناآشنا و (در اکثر موارد) پذیرفتنی تبدیل کند. به نمونه‌هایی برگرفته از رمان **جان شیفته** توجه کنید:

جملات مستقل بدون فعل:

آفتابی همچون می ناب مستی‌زا که هیچ سایه‌ای از درختان برهنه بدان نمی‌آمیزد، بلکه از خنکی هوای زمستان رو به زوال نیرو هم می‌گیرد.

Soleil grisant, comme un vin pur, que ne trempe aucune ombre des arbres dépouillés, et qu'avive l'air frais de l'hiver qui s'en va.

آبگیری میان جنگل، با تکه‌ای از آفتاب برگونه چشمی، گرداگرد آن دایره‌ای از درختان با تنه‌های خزه بسته. هوس تن شویی... وارفنگی لذت.

Un étang, au milieu des bois, avec une plaque de soleil, comme un œil. Autour, un cercle d'arbres aux troncs fourrés de mousse. Désir de baigner son corps... Torpeur de volupté.

C'est la fraîcheur du soir. و اینک هوای خنک سر شب.
غرش آمرانه عشق تازه، که می‌آفریند و ویران می‌کند.

Impérieux grondement de l'amour nouveau, qui crée et qui détruit

جملات بلند:

آنت پژوهش‌های دقیق، خاصه علوم را که در آن از استعداد خوبی برخوردار بود دوست می‌داشت؛ و این شاید از آن رو بود که سرشت سالمش، به انگیزه‌گریزی حفظ تعادل، این نیاز را حس می‌کرد که می‌باید انضباط بی‌چون و چرای یک روش صریح پژوهشی و اندیشه‌های روشن بی‌ابهام را در برابر جاذبه اضطراب‌انگیز این زندگی درونی قرار دهد که از روبرو شدن با آن در هراس بود و با همه مراقبت‌های او باز در هر مکث که ضمیر آگاهش از فعالیت می‌آرمید به سراغ او می‌آمد.

elle aimait les recherches précises, particulièrement les sciences, où elle était bien douée; peut-être parce que sa saine nature sentait le besoin d'opposer, par instinct d'équilibre, la stricte discipline d'une méthode nette et d'idées sans brouillards à l'inquiétant attrait de cette vie intérieure, qu'elle craignait d'affronter, et qui, malgré ses soins, à chaque arrêt de l'esprit inactif, venait battre son seuil.

سیلوی آنت را می دید: بلند بالا، شاداب، چهره پهن، بینی اندکی پخچ، پیشانی را توده موهای بلوطی زرین چتری وار پوشانده، ابروها پرپشت، چشمه ها درشت و اندکی برجسته به رنگ آبی روشن که گاه بر اثر امواج عاطفی به نحوی شگرف خشن میشد؛ دهن بزرگ، با کرک بوری در دو گوشه لبهای کلفت که معمولاً بسته بود و پیش آمده، - گویای حالتی دفاعی، توجه یا یکدندگی، - ولی هنگامی که باز میشد میتوانست با لبخندی دلربا و شرمگین و پرفروغ که سراسر قیافه را دگرگون میکرد آذین پذیرد.

Sylvie voyait Annette, grande, fraîche, la face large, le nez un peu camus, le front de jeune génisse sous la masse des cheveux châtain d'or en torsades, les sourcils très fournis, des yeux larges bleu-clair qui affleuraient un peu et qui, étrangement, parfois se durcissaient, par ondes venues du cœur; la bouche grande, lèvres fortes, un duvet blond au coin, habituellement fermées, en une moue défensive, attentive, butée, mais qui, lorsqu'elles s'ouvraient, pouvaient s'illuminer d'un ravissant sourire, timide et rayonnant, qui transformait toute la physionomie

عبارات وصفی:

آنت، از مستی به درآمده و اندک لرزه‌ای بر تن نشسته، از جا برمی‌خیزد
Annette, dégrisée, se lève, un peu frissonnante,...

دو نیم رخ چهره‌اش با هم قرینه نبودند: نیم رخ راست، سست و نزار و احساساتی. گویی گربه‌ای به خواب رفته؛ نیم رخ چپ، زیرکسار و کمینکار، گربه‌ای آماده گاز گرفتن.

Les deux profils du visage étaient asymétriques: celui de droite, langoureux, sentimental, chat qui dort; celui de gauche, malicieux, aux aguets, chat qui mord.

و آنت، اندوه و خشم در دل، بیرون رفت.

Et, tristesse et colère au cœur, Annette sortit.

پرورده پدری پیرو فلسفه شك و مادری آزاداندیش، برکنار از هرگونه نفوذ کلیسایی، آنت عادت داشت که چند و چون هر چیزی را خود بسنجد.

Élevée par un père sceptique, une mère libre-penseuse, en dehors de toute Église, elle s'était habituée à discuter de tout.

اما این مانع از آن نشد که در پایان شام، هنگامی که خانم پیر، — شیفته رفتار ملوس این دخترک حیلہ ساز، — به اتاق خود می‌رفت، سیلوی او را با لحنی خودمانی «عمه جان» خطاب نکند.

Ce qui ne l'empêcha pas, à la fin du dîner, quand la vieille dame se retira dans sa chambre, conquise par les gentilleses de la petite rusée, de l'appeler: «Ma tante», comme par jeu familier...

توصیفات انتزاعی

در حالی که نشانه‌های نازدوده گذار مصیبت بر پیشانی و در چین‌های لبانش دیده می‌شود.
au front, aux plis des lèvres, la trace non effacée du passage de la douleur

در آن حال که می‌کوشد تا پرده‌های پراکنده اندوه خود را بار دیگر بر نگاه فراموش‌کار و سرشانه‌های گرد خود بکشد ...

cherchant à ramener sur ses regards distraits et ses rondes épaules les voiles dispersés de sa mélancolie,...

آنت خودپرستی آسوده این سالهای تهی از حادثه اما سرشار از شیره رویاها را حکایت کرد.

Elle conta le tranquille égoïsme de ces années, vides d'événements, gonflées du suc des rêves.

Il y eut un silence hostile. خاموشی خصمانه‌ای درگرفت.

استفاده از علایم سجاوندی متن اصلی

رائول ریوی پر که مرد باذوقی بود، — هرچند که او در عادیات بی‌مزه دست آموز یا برای ارضای بلهوسیهای خنده آور مشتریان پولدار از به کار بردن ذوق خود ابا داشت، — ...

جملات مجهول:

یادگارهای پدر، بیرحمانه از برابر چشم برداشته شد. چیزهای دم دستی او، با همه احترامی که درخورشان بود، به سایه حرمت اتاقهایی فرستاده شدند که در آنجا کمتر احتمال میرفت کسی مزاحشان گردد.

Les souvenirs du père, impitoyablement, furent écartés de la vue. Les objets familiers, relégué – avec tous les égards – dans l’ombre pieuse de chambres où ils ne couraient pas risque d’être souvent troublés.

برای آن که عمه پیر از تعجب به «های» و «وای» نیفتد قرار بر آن شد که سیلوی به عنوان یک دوست به وی معرفی گردد.

Pour épargner la tante, qui eût fait des «Oh!», des «Ah!», il fut convenu en route que Sylvie serait présentée, à titre d’amie.

گرته برداری از تعبیرات فرانسوی:

سیلوی از مقاومت سرسختانه خود چندان سرافراز نبود، (اگرچه بر روی هم چرا، اندکی). آنت هم از تندخویی خویش بر خود نمی‌بالید.

Elle n’était pas très fière – (un peu fière, tout de même) – de sa belle résistance. Annette ne l’était pas davantage de son emportement.

سیلوی خود را از آغوش او بیرون کشید و خبره‌وار گفت:

Sylvie, se dégageant, dit d’un ton connaisseur:

زنش این بدسلیقگی را داشته بود که از هوسبازیهایش رنج ببرد. طرح رخسار و لبخند دل‌انگیزش به پدر میرفت؛ و این لبخند در پدر بیش از آنچه خود گمان می‌کرد نوید می‌داد، و در آنت، که پاک مانده بود، خیلی بیش از آنچه خود می‌خواست.

حذف به قرینه:

زندگی خود را از دوران خردسالی باز میگفت؛ و بیش از هر چیز هم خاطراتی را که از پدر داشت.

Elle racontait sa vie, depuis la petite enfance; et d’abord, ses souvenirs du père.

و هرگز آنت خود را آن چنان شاد نیافت که آن شب که سیلوی پس از ساعت ده زنگ زد و گفت که نتوانسته است تا فردا برای بوسیدن روی او صبر کند.

et jamais Annette ne fut aussi heureuse qu'un soir, passé dix heures, quand Sylvie sonna à la porte, disant qu'elle n'avait pu attendre au lendemain pour l'embrasser.

از پنجره‌های باز آن، از میان برگهای تازه و تنک درختان، منظره شبانه رودخانه سن دیده می‌شد و برجرم تیره آن که بی حرکت می‌نمود، عکس خانه‌های ساحل رو به رو که پنجره‌هایشان از چراغ برمی‌فروخت.

ترکیبات بر ساخته:

مرگ راثول ریوی یر، ساختمان منظمی را که او، بی دانسته آنت، ستون اصلی آن بود، از پایه به لرزه درآورده بود.

پدر از آن هردوشان بود و آنان با لبخندی آسان‌پذیر و طنزبار درباره‌اش قضاوت می‌کردند.

il leur appartenait à toutes deux, et elles le jugeaient d'un sourire indulgent, ironique

نیم رخ چپ، زیرکسار و کمینکار

celui de gauche, malicieux, aux aguets

تعبیرات فارسی:

قرص آفتاب بر فراز آبگیر به خواب رفته است.

التماس نگاه کلاپسه شده او را در چشمخانه‌های خود حس می‌کرد.

او پس از آن که کلاهشان را پس معرکه می‌انداخت، چندان هنرمندانه از ایشان دلربائی می‌کرد که آنان، مانند مردم کم‌رویی که پایشان را کسی لگد کند، کم مانده بود که لبخند زنان از او پوزش بخواهند.

Illogisme de la passion!

بی‌منطقی عواطف سودایی!
